

ابوالقاسم خردجو و توسعه اقتصادی و صنعتی ایران *



قاسم خرمی

مدیرعامل سازمان مدیریت صنعتی

رشد سریع اقتصادی و صنعتی ایران در فاصله کوتاه بین سال‌های ۱۳۴۰ تا ۱۳۵۴، بیش از آنکه بازتاب سیاستگذاری‌های کلان حکومتی باشد، محصول تکاپو و انتلاف گروه کوچکی از نخبگان توسعه‌خواه ایرانی بود که در یک مقطع خاص تاریخی به هم رسیدند و سرنوشت اقتصاد ایران را رقم زدند؛ یکی از آنها، ابوالقاسم خردجو بود. سفارت انگلیس در اسنادی که بعدها منتشر کرد، به جایگاه مهم قاسم خردجو در چرخه توسعه ایران به درستی اشاره کرده و آورده است: «مهدی سمیعی در مقام ریاست بانک مرکزی ایران، علینقی عالیخانی به عنوان وزیر اقتصاد، صفی اصفیا در جایگاه رئیس سازمان برنامه بودجه و ابوالقاسم خردجو در سمت رئیس بانک صنعتی معدنی، هماهنگی حیرت‌انگیزی را از خود به نمایش گذاشتند». خروجی این هماهنگی در بخش خصوصی هم ظهور کارآفرینان بزرگی مثل لاجوردی و ایروانی و بر خوردار و خسروشاهی و غیره بود. نکته قابل تأمل اینکه هر یک از این چهار نفری که چهارستون ستون توسعه اقتصادی رژیم پهلوی را تشکیل می‌دادند، متحد شاه و دربار نبودند و به برخی از دیدگاه‌های سیاسی و اقتصادی شخص شاه به‌ویژه سیاست‌های چپ‌اندیشانه او مثلاً بر سر تقسیم سهام کارخانه‌های کارگران نقد داشتند.

ابوالقاسم خردجو که احتمالاً شخصیت کمترشناخته‌شده‌ای برای نسل امروز کشور باشد، در سال ۱۲۹۴ در اصفهان متولد شد و در دارالفنون و دانشسرای عالی تهران درس خواند و از جمله شاگردان بالاستعدادی بود که در اواخر دوره رضاشاه با بورس دولتی، برای تحصیل به انگلستان فرستاده شد و در رشته اقتصاد و حسابداری فارغ‌التحصیل شد. ستاره بخت او در آغاز دهه ۳۰ و ماچاری ملی شدن صنعت نفت و آغاز دعوی حقوقی ایران و انگلیس طلوع کرد. مصدق تصمیم گرفت چند نفر از کارشناسان خبره حسابداری را همراه «هینت خلع‌ید» برای تحویل گرفتن امور حسابداری شرکت نفت ایران و انگلیس به آبادان بفرستد. درخشش او در این مأموریت و نیز فعالیت‌های دیگر او در سازمان برنامه، باعث شد تا از سوی بانک جهانی دعوت به همکاری شود.

در سال ۱۳۳۵ ابوالقاسم خردجو، همکاری خود با بانک جهانی و شرکت مالی بین‌المللی «ای. اف. سی» را شروع کرد که وظیفه‌اش هدایت سرمایه‌گذاری‌های پایدار در بخش خصوصی کشورهای در حال توسعه بود. این شرکت خردجو را به خاطر مهارت و دقت بی‌نظیرش، به عنوان ناظر بانک جهانی در بازسازی ژاپن آسیب‌دیده از جنگ جهانی دوم معرفی کرد. با وجود چنین موقعیتی در بانک جهانی، خردجو پیشنهاد مهدی سمیعی رئیس بانک مرکزی برای پذیرفتن مسئولیت «قائم مقام بانک توسعه صنعتی و معدنی ایران» را پذیرفت و به عنوان نخستین رئیس ایرانی این بانک، تا پیروزی انقلاب اسلامی، این مسئولیت را بر عهده داشت.

تمرکز بر نوع نگرش‌ها و سبک مدیریت ابوالقاسم خردجو می‌تواند در چپای به فهم بهتر، تکنوکرات‌های دوره پهلوی دوم نیز باشد. استراتژی حکومت در نسبت با سیاست به تبعیت از الگوی توسعه‌متولیبرالی، به‌طور کلی «سیاست‌زدایی از توسعه» بود. استراتژی سیاست‌زدایی از توسعه، خود تکنوکرات‌های درون حکومت را نیز دچار تعارض و پارادوکس کرده بود.

خردجو در کل دوره مسئولیتش یک کلمه درباره سیاست حرف نزد و حتی سیاست‌ورزی در جامعه ایران را کار بی‌فروشی می‌دانست و در توجیه این حرف می‌گفت وقتی سطح رفاه عمومی مردم ارتقاء یابد، آگاهی‌های سیاسی هم افزایش می‌یابد. خردجوزمانی اثر سیاست بر اقتصاد و توسعه را در یافت که مأمور کمیته انقلاب اسلامی، جلی میز کار او ظاهر شد، و او را همراه خودش برد. بازداشت خردجو، با وساطت مهدی بازرگان خاتمه یافت و او به صورت قاچاقی از طریق مرزهای ترکیه از کشور گریخت و خود را به آمریکا رساند.

او هم مثل ابوالحسن ایتهاج (رئیس مقتدر سازمان برنامه) سخت معتقد بود که افزایش درآمدهای نفتی و دستکاری در برنامه‌های توسعه و به عبارتی تزریق پول بدون وجود بنادر، زیرساخت و مدیران و متخصصان، باعث شد تا اوضاع اقتصاد از کنترل خارج شود و زمینه‌های نارضایتی فراهم‌تر شود. جمله معروفی داشت که می‌گفت «پول کار نمی‌کند، این آدم است که کار می‌کند». خردجو در تابستان ۱۳۶۵ در واشنگتن درگذشت.

*متن کامل این یادداشت در سایت روزنامه منتشر شده است.

گفتارهایی درباره کتاب «روایت همایون»
که به بازخوانی آرای محمدعلی کاتوزیان می‌پردازد

فیلسوف توسعه



عکس: دانیال شایگان

داده است اما هیچگاه ندیدیم مباحث نظری ایشان تسری پیدا کند بنابراین به صورت نظری انقطاعی رخ داده است پس ساحت نظریه‌پرداز امری است که متوقف شده اما به این معنا نیست که نظریه متوقف شده باشد. ما به عنوان افرادی که نظریه‌های کاتوزیان را می‌خوانیم و با روایت می‌کنیم، مفاهیم و سازه‌های نظری ایشان می‌تواند بخش قابل توجهی از تحولات پس از انقلاب را تبیین کند. بخشی از انتقاداتی که در کتاب انجام دادیم را آقای کاتوزیان پاسخ دادند و به نظر من به بخشی دیگر از آن پاسخ ندادند. امیدواریم در جلد دوم این کتاب پاسخ دهند. در جایی آقای کاتوزیان مفهوم شبه‌مدرنیسم را مورد تاکید و مدام کارگران تجدد در عصر پهلوی مورد انتقاد قرار می‌دهد بر این مبنا که آنها شکلی از مدرنیسم را در ایران پیاده کردند که انطباقی با بستر تاریخی، امکانات و مقتضیات جامعه ایرانی نداشته است. در اینجا به نظر می‌آید که لبه اصلی انتقادات به سمت کارگران تجدد است. در این کتاب به چند نکته مهم می‌رسیم. آقای کاتوزیان در دو ساحت سنت و تجدد را در مسیر توسعه مورد بحث قرار می‌دهد؛ او می‌گوید اگر می‌خواهید در مسیر تجدد حرکت کنید الزاماً باید مختصات و بستر آن را ببینید که اشتباه هم نیست و ایرادی به آن نداریم اما در ساحت دوم که مورد مناقشه و نقد جدی ما است، جایی که از عبارت «آمیزش سنت و تجدد» در مسیر توسعه استفاده می‌کند، پرسشی که در اینجا مطرح می‌شود این است که وقتی مکتب جدید نوسازی اعتقاد دارد که سنت‌ها باید در مسیر توسعه در کنار تجدد قرار گیرد، در ادبیات آقای کاتوزیان می‌بینیم که گفته در مسیر توسعه باید سنت‌ها را با تجدد آمیزش دهیم و ادغام کنیم، درحالی که بسیاری از سنت‌ها ممکن است با تجدد ناسازگار باشند. وقتی ما با دو امر ناسازگار هستیم چگونه می‌توانیم درباره آمیزش آنها صحبت کنیم؟ و کدام را باید کنار بگذاریم؟ و اگر تجدد را کنار بگذاریم توسعه را کنار گذاشته‌ایم. به نظر من در حوزه مباحث آقای کاتوزیان در خصوص پیوند سنت و تجدد، نیازمند یک نگاه دقیق‌تر هستیم که رابطه سنت و تجدد را بازتعریف کند و درباره آن بحث شود. چه بخواهیم و چه نخواهیم ما در جامعه‌ای زندگی می‌کنیم که سنت‌های قوی دارد و حداقل تا اینجا، اگر تکلیف خود را با سنت و تجدد مشخص نکنیم احتمالاً در فرآیند تجدد و توسعه مبتنی بر آن دچار درگیری‌ها و تنش‌ها خواهیم بود. به نظر من هنوز آکادمی‌های ایران نتوانسته‌اند مدلی را بسازند که بفهمیم کدام بخش از سنت‌های ایران نافی توسعه است و کدام بخش حامی توسعه هستند.

تاکید بر نهادهای پایدار

علی‌اصغر سعیدی، جامعه‌شناس اقتصادی و استاد دانشگاه تهران نیز در این مراسم گفت: کتاب «اقتصاد سیاسی ایران» آقای کاتوزیان در سال ۱۳۶۴ در ایران ترجمه و منتشر شد که البته او این کتاب را مصادف با انقلاب ۱۳۵۷ به انگلیسی در خارج از کشور منتشر کرده بود. آن زمان که این کتاب به فارسی منتشر شد تقریباً جامعه ایران با هیچ نظریه‌ای آشنا نبود. من حتی



حاشیه است و در متن نیست. این دیدگاه توسط کاتوزیان از حاشیه به متن آورده شده است، او وقتی این کار را کرده به شدت یک رویکرد میان‌رشته‌ای داشته است. میان‌رشته‌ای به این معنا نیست که کاتوزیان یک زمانی جامعه‌شناس باشد و در زمان دیگر سیاستمدار و یا اقتصاددان. او بین این ساحت‌ها پل زده و پیوند ایجاد کرده است. فارغ از این وجه تقریباً نمایانی که در مباحث او وجود دارد، وجهی وجود دارد که نه ایشان در نوشتار خود به آن اشاره کرده و نه در ایران به آن توجه شده است؛ عموماً آقای کاتوزیان را جامعه‌شناس تاریخی می‌شناسند. او وقتی از جامعه کوتاه‌مدت سخن می‌گوید اعلام می‌کند که تاریخ ۲ هزار ۵۰۰ ساله ایران در مقاطع مختلف حالت‌های مختلف داشته است و واحد او زمان است. بعد می‌گوید که جامعه کوتاه‌مدت در برابر یک جامعه بلندمدت است و ایران را با یک جامعه بلندمدت مقایسه می‌کند که همه هم آن را می‌دانیم، اما آن چیزی که در این میان دیده نشده و گفته نشده، این است که آقای کاتوزیان به شدت یک جامعه‌شناس نهادگرا و یک اقتصاددان نهادگرا است. او یک بار نیز در نوشته‌های خود اشاره نکرده که نهادگرا هستم اما در سراسر کتاب‌ها و نوشته‌های ایشان در نهایت به مباحث نهادگرایی می‌رسد. مثلاً وقتی از او می‌پرسیم جامعه بلندمدت شما چه جامعه‌ای است؟ می‌گوید جامعه‌ای که طبقات متوسط در آن بزرگ باشند و بلافاصله می‌گوید اما این طبقه متوسط باید در نهادهای مدنی سامان پیدا کرده باشد بنابراین وقتی باز از بحث طبقات صحبت می‌کند بلافاصله از نهادهای اجتماعی سخن می‌گوید. با وقتی از او می‌پرسیم از لحاظ سیاسی طبقات متوسط کجا باید باشند؟ می‌گوید باید احزاب را شکل دهند بنابراین جامعه‌ای که حزب نداشته باشد نمی‌تواند توسعه سیاسی داشته باشد. اگر ساده‌تر بخواهم بگویم؛ وقتی ایشان از این صحبت می‌کند که بنیانی‌ترین خصیصه جامعه کوتاه‌مدت این است که انباشت در آن صورت نگرفته است، وقتی از او پرسیدیم این انباشت در کدام ظرف باید قرار بگیرد؟ هیچ نمی‌گوید اما نوشته‌های ایشان به سهولت داد می‌زند که باید در ظرف نهاد قرار بگیرد و تا در آنجا قرار نگیرد اتفاقی برای آنها نخواهد افتاد. به شکل عجیبی می‌توان کاتوزیان را از نظر سیاسی تا حد زیادی وامدار هانتینگتون دید که مباحث نهادگرایی در علوم سیاسی را دامن زد اما من ندیدم در ایران و خود ایشان اشاره کنند که نهادگرا هستند که به نظر من وجه مهمی است.

این پرسش‌ها مطرح است که آیا می‌توان بین نظریات آقای کاتوزیان و امروز ایران پل زد؟ به عبارت دیگر قدرت تحلیلی نظری ایشان تا کجا ادامه پیدا خواهد کرد؟ وقتی نظرات کاتوزیان به بعد از انقلاب ایران می‌رسد متوقف می‌شود یا خبر؟ اگر صریح بخواهم بگویم این است که نظریه‌پرداز متوقف می‌شود. اگر کتاب‌های ایشان را ببینید، او در مورد ایران پس از انقلاب خیلی نظریه نداشته است. در دو کتابی که اخیراً از کاتوزیان منتشر شده و مصاحبه است، از ایشان پرسیده شده به نظر شما در ایران پس از انقلاب باید چه کنیم که کاتوزیان پاسخ

کتاب
اقتصاد

عباس حاتمی نویسنده کتاب:
اینکه چه چیزی باعث شده آقای کاتوزیان و کتاب‌های او در ایران پذیرفته شده، به نظر من گسست از جریان قالب اقتصاد در ایران وجود دارد که همیشه سعی کرده موضوعات اقتصادی ایران را جدا از موضوعات اجتماعی و سیاسی ببیند و اقتصاد یک جزیره مستقل دیده شده است و عموماً در آکادمی اقتصاد ایران، اقتصاد ارتباطی با سایر سطوح فردی و اجتماعی ندارد

کاتوزیان جامعه‌شناس نهادگرا است
عباس حاتمی، نویسنده کتاب در ابتدای این نشست عنوان کرد: روایتی که از آقای کاتوزیان در این کتاب صورت گرفته چندین بار خدمت ایشان ارائه شد و در آخر کتاب نیز مناظره‌ای به شکل پرسش و پاسخ بین بنده و آقای کاتوزیان انجام شد. ایشان بسیاری از نقدهایی که صورت گرفت را نپذیرفت و از نظر او نظریه‌های ارائه‌شده خیلی محکم است و در نهایت نیز نقدهای کمی در آخر کتاب آمد.

اینکه چه چیزی باعث شده آقای کاتوزیان و کتاب‌های او در ایران پذیرفته شده، به نظر من گسست از جریان قالب اقتصاد در ایران است. جریانی در علم اقتصاد ایران وجود دارد که همیشه سعی کرده موضوعات اقتصادی ایران را جدا از موضوعات اجتماعی و سیاسی ببیند و اقتصاد یک جزیره مستقل دیده شده است و عموماً در آکادمی اقتصاد ایران، اقتصاد ارتباطی با سایر سطوح فردی و اجتماعی ندارد. آقای کاتوزیان به نظر می‌آید از این جریان قالب گذر کرده و بلکه کاری مهم‌تر انجام داده و آن این است که امر اجتماعی و سیاسی را بر ساحت اقتصادی تفوق داده است. او می‌گوید که چرا ایران جامعه کوتاه‌مدت است و چرا توسعه صنعتی مدرن نداریم. بلافاصله می‌گوید ایران جامعه کوتاه‌مدتی است که دو ضلع هرج و مرج و استبداد دارد و در این کتاب تاکید می‌کند که نظام استبدادی بوده که اجازه نداده ایران در فرآیند توسعه قرار بگیرد و در آن باقی بماند. اگر بخواهیم برای سه ساحت اقتصاد، اجتماع و سیاست اولویتی قائل شویم، تا حد زیادی مشخص است که اقتصاد تابعی از دو ساحت دیگر است و این چیزی است که در اقتصاد ایران دیده نمی‌شود؛ اگر هم وجود دارد در

